

فصلنامه برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال ۷، شماره پیاپی ۲۵، بهار ۱۳۹۶

شاپای چاپی: ۶۷۳۵-۲۲۵۱ - شاپای الکترونیکی: ۷۰۵۱-۲۴۲۳

<http://jzpm.miau.ac.ir>

واکاوی چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان منطقه عشایری زردلان (معرفی رویکرد کیفی نظریه زمینه‌ای^۱ به مطالعات جغرافیای روستایی)

معصومه جمشیدی^۲: استادیار گروه جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، دانشگاه غیر انتفاعی باختر، ایلام، ایران
علیرضا جمشیدی: دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی روستایی، مدرس مدعو دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران

پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۱۵

صص ۱۲۸-۱۰۹

دریافت: ۱۳۹۵/۱/۲۹

چکیده

با توجه به اهمیت اشتغال زنان عشایر در بهبود اقتصاد خانواده، پژوهش حاضر بر آن است تا مطالعه‌ای کیفی، با هدف واکاوی چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان منطقه عشایر زردلان از استان ایلام، را انجام دهد. یکی از اهداف مهم مطالعه حاضر، معرفی نظریه زمینه‌ای به پژوهش‌های جغرافیای روستایی است. داده‌های این مطالعه از طریق مصاحبه نیمه ساختارمند و بحث گروهی متمرکز و استفاده از اسناد و مدارک گردآوری شده است. در این پژوهش از رویکرد کیفی نظریه زمینه‌ای و با بهره‌گیری از روش‌های کدگذاری باز، محوری و گزینشی، برای تحلیل داده‌ها استفاده شده است. منطقه مورد مطالعه، روستای زردلان در دهستان هلیلان می‌باشد. جامعه آماری را کلیه زنان عشایر منطقه مورد مطالعه که در زمینه تولید محصولات لبنی و صنایع دستی فعالیت داشتند، تشکیل می‌دهد. نمونه‌ها هدفمند انتخاب شده و بر اساس نمونه‌گیری نظری تا رسیدن به اشباع تئوریک تعداد ۲۸ نفر انتخاب شدند. داده‌های گردآوری شده در قالب ۴۹ مفهوم، ۷ مقوله عمده و یک مقوله هسته‌ای کدگذاری و تحلیل شدند. ۷ مقوله عمده عبارت‌اند از: شرایط از تولید تا بازار، مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان، وظیفه سنگین زنان عشایر، انزوای جغرافیایی مناطق عشایری، عدم حمایت دولت و مسئولین و تغییر سبک زندگی عشایر و سایرین و گرایش به مصرف تولیدات صنعتی. مقوله هسته‌ای نیز که سایر مقوله‌های عمده را پوشش می‌دهد، مقوله مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان است، نظریه زمینه‌ای حاصله نهایتاً در قالب مدلی پارادایمی بر اساس سه بعد شرایط، تعاملات و پیامدها ارائه شده است، علاوه بر این نتایج نشان داد که مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان عشایر تعاملی است در مقابل شرایط حاکم بر مناطق عشایری و پیامد منفی تنزل جایگاه اقتصادی زنان عشایر را به دنبال دارد. همچنین، نتایج نشان داد که میانگین سنی زنان مورد مطالعه ۵۸/۳۲ بود. تولیدات این زنان در کل شامل ۸۵ درصد محصولات لبنی و ۱۵ درصد صنایع دستی بود.

واژه‌های کلیدی: اشتغال زنان عشایر، مطالعات جغرافیای روستایی، مدل زمینه‌ای، رویکرد کیفی، شهرستان چرداول.

^۱. Grounded Theory

^۲. نویسنده مسئول: Masomeh_jamshidi@yahoo.com، ۰۹۱۸۲۴۲۵۷۴۴

بیان مسأله:

بر اساس سرشماری های مرکز آمار ایران، سهم زنان در نیروی کار از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۵۵ ابتدا روندی صعودی را طی کرده و از ۹/۷ درصد در سال ۱۳۵۵ به ۱۳/۷ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش یافته است و سپس روندی نزولی را در پیش گرفته و به ۸/۸ درصد در سال ۱۳۶۵ رسیده و پس از آن در طی سه دهه اخیر میان ۹ تا ۱۲ درصد در نوسان بوده است (Statistical Center of Iran, 2011). با وجود مزایایی که مشارکت زنان برای دستیابی به توسعه پایدار دارد، آمار و ارقام شاغلان در ایران نشان می دهد که نابرابری جنسیتی به موقعیت حاشیه ای زنان در بازار کار منتهی می شود و از استعدادها و توانمندی های این قشر به خوبی استفاده نمی شود.

زنان عشایر به عنوان نیمی از پیکره جامعه عشایری کشور (Nomads Affairs Organization of Country, 2008: 7)، دوشادوش و همراه با مردان در کلیه ابعاد زندگی با اشتغال خود در بخش های مختلف، در افزایش درآمد خانوار نقش به سزایی را ایفا می کنند (Zibai Nejad, 2009: 58). زنان مورد مطالعه در پژوهش حاضر، به دلیل شرایط نیمه کوچندگی زندگی خود، با زحمات فراوانی در طول سال مواجه هستند. از یک سو در سکونتگاه قشلاقی خود حکم یک زن روستایی را داشته و دوشادوش مردان خود در فعالیت های زراعی و دامداری مشغول به کار بوده و علاوه بر این، وظیفه خانه داری و بچه داری و سر و سامان دادن به امور خانه را بر عهده دارند. از سوی دیگر این زنان، در هنگام کوچ و قرارگیری در مناطق بیلاقی نیز فعالیت های سنگینی را بر عهده دارند. این قشر به عنوان یکی از ستون های مهم خانه و خانواده محسوب شده و فعالیت های متعددی را در طول سال انجام می دهند، وظیفه مادری و همسری زنان عشایر و عدم استقلال مالی و وابستگی شدیدشان به مردان خانواده، آن ها را در سکوتی عمیق و مبهم که گاهی حاکی از نارضایتی از سیستم حاکم بر زندگی مردسالار آنان است، فرو می برد. زنان عشایر در تمام ساعات روز مشغول انجام کارهای خانه و فعالیت های معیشتی هستند، ولی در پایان روز انتظار هیچ درآمدی را ندارند. بسیاری از فعالیت هایی که در گذشته به وسیله زنان انجام شده و به عنوان منبع درآمد برای خانوار آن ها به حساب می آمد، امروزه با هیچ گونه استقبالی از سوی افراد روستاهای اطراف و یا روستاهای مناطق دوردست روبرو نمی شود. در گذشته زنان به تولید برخی کالاهای دستی مانند تشی^۱، تشی نک^۲، قندان، کاسه های چوبی، دسل خورت^۳، ناومیرنگ^۴، هیزه^۵، مشک و ... می پرداختند و آن ها را به ساکنان روستاهایی که در مسیر کوچ بوده می فروختند و یا با کالاهایی مانند گندم، برنج، قند، عدس و ... معاوضه می نمودند، اما در سال های اخیر به دلیل استفاده از کوچ ماشینی، کوتاه شدن مسیر کوچ و عدم ارتباط زنان عشایر با ساکنان روستاهای مسیر، این شیوه معاوضه اغلب منسوخ شده است. گاهی زنان عشایر به روستاهای مجاور منطقه بیلاقی خود رفته و قصد تداوم شیوه سابق خود را دارند، اما با عدم استقبال از سوی روستاییان روبرو می شوند. آن ها معتقدند که زنان روستایی امروزه به علت ارتباط بیشتری با شهر مانند گذشته نیازی به کالاهای دستی زنان عشایر ندارند.

۱- *Tashi*: تشی یک ابزار ساده است که از چوب درست شده و زنان عشایر و روستایی از آن جهت رسیدن پشم و تبدیل آن به بند و نخ استفاده می کنند.

۲- *Tashi nek*: یک وسیله چوبی است که دارای یک قسمت فلزی به شکل علامت سوال بر روی آن است که زنان عشایر پشم های ریسیده شده را با آن به نخ های نازکتر و مشابه تبدیل می کنند.

۳- *Dasalkhort*: برای صاف نگه داشته شدن مشک بر روی سه پایه، از دو چوب استوانه ای تراش داده شده که دارای یک سوراخ منظم در قسمت وسط خود هستند، استفاده می شود. این دو چوب را دسل خورت می نامند. مشک ساخته شده به وسیله زنان، از پوست بز تهیه شده است، زنان پوست سالم حیوان مورد نظر را فراوری نموده و محل دست ها و پاهای حیوان را جمع نموده و با پارچه ای زیبا و رنگی به دسل خورت وصل می نمایند. برخی از زنان با سلیقه روستایی و عشایری در محل یکی از اتصالات در قسمت جلوی مشک، یک مهره آبی نیز وصل می نمایند.

۴- *Nawmiareng*: جهت صاف نگه داشته شدن طولی مشک و کاهش فشار بر سه پایه، از یک چوب راست استوانه ای که دو سرش باریک و تخت شده در قسمت سوراخ های منظم دسل خورت استفاده می شود. این چوب را ناومیرنگ می نامند.

۵- *Heezeh*: نوعی مشک می باشد که زنان عشایر و روستایی از پوست بز و گوسفند درست می نمایند و از آن جهت نگهداری و خوشبو کردن روغن حیوانی استفاده می کنند.

علاوه بر مسائل پیش آمده، به دلیل چند وظیفه‌ای بودن و انجام فعالیت‌های متعدد در طول روز توسط زنان عشایر منطقه مورد مطالعه، آن‌ها اغلب وقت و انرژی لازم برای تولید برخی محصولات که فاقد بازار و دارای مشتری معلق هستند، را ندارند و بیشتر به دنبال تولید کالاهایی هستند که مورد استفاده خانواده خود بوده و یا بیشتر وقت خود را صرف تولید محصولات لبنی می‌نمایند. تولیدات زنان عشایر شهرستان چرداول در گذشته شامل: الف- تولیدات غذایی مانند کشک- دوغ- روغن حیوانی، مرغ محلی و ... ب- صنایع دستی مانند، سیه مال، نمد، چیت، مونج، جاجیم، قندان، وسایل چوبی آشپزخانه، دسل خورت، گیوه، تشی، تشی نک و ... بوده است. اما امروزه تولیدات آن‌ها تا حدودی فقط به تولید کشک و روغن حیوانی محدود شده است. یکی از مسائلی که در مناطق عشایری شهرستان چرداول وجود دارد این است که این مناطق در قسمت شاخ ایلام که در انزوای جغرافیایی و اجتماعی قرار دارد، واقع شده است، این مکان در دورترین نقطه شهرستان قرار گرفته (فاصله تا مرکز شهرستان چرداول ۱۷۰ کیلومتر و تا مرکز استان ۲۱۰ کیلومتر) و دسترسی به آن تا حدودی سخت است. نبود راه‌های ارتباطی امن، عدم شناخت منطقه مورد مطالعه و ساکنان آن توسط سایر مردم شهرستان، سبب فرو رفتن آنان در انزوایی عمیق شده و اغلب گردشگران و ساکنان روستاهای دور و نزدیک تمایلی به برقراری ارتباط با آن‌ها را ندارند. این مسئله به ناشناخته ماندن صنایع دستی و محصولات تولیدی زنان عشایر بیشتر دامن می‌زند.

با توجه به مطالب بالا، اهداف پژوهش حاضر عبارتند از:

- معرفی رویکرد کیفی نظریه زمینه‌ای برای استخراج یک نظریه قابل تحلیل از داده‌های حاصل از درک پاسخگویان از مسئله،
- بررسی و واکاوی چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر شهرستان چرداول از دیدگاه آنان، و در راستای آن به سؤال اصلی پژوهش "مهم‌ترین چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر شهرستان مورد مطالعه بر اساس نظریه زمینه‌ای چیست؟" پاسخ خواهد داد.

پیشینه نظری تحقیق:

تقریباً در سال‌های پیش از ۱۹۷۵ در جهت کمک به این گروه اجتماعی (زنان) بیشتر مسائل رفاهی مطرح می‌گردید، تمامی تلاش‌ها در جهت فراهم نمودن امکاناتی برای تأمین حمایت‌ها از طریق اجرای پروژه‌های کوچک و برآورده نمودن مهم‌ترین نیازهای انسانی بود. در این دوره مقرر شده بود که زنان از مزایای برنامه‌های رفاهی برخوردار شوند. فائق آمدن در نابرابری‌های جاری، هدف عمده برنامه‌ها و پروژه‌های اصلی توسعه شده بود. اما این نگرش امروزه دست‌خوش تغییراتی شده است و دیگر زنان تنها دریافت‌کنندگان کمک محسوب نمی‌شود، بلکه خود نقش مشارکت را به عهده دارند (*Shadi Talab*, 1996: 3). در جامعه‌ای که مشارکت زنان در زمینه اشتغال و فعالیت‌های اقتصادی بیشتر باشد، رفاه اجتماعی نیز بیشتر خواهد بود، زیرا مشارکت زنان در بازار کار، موجب کاهش نرخ باروری، افزایش سطح تولید، افزایش درآمد سرانه و در نتیجه سبب افزایش رفاه اجتماعی کل جامعه می‌شود. برعکس دسترسی محدود و نابرابر به فرصت‌های کسب درآمد و اشتغال که به صورت بیکاری و کم‌کاری پدیدار می‌شوند، خود از عمده‌ترین علل فقر است و برای از بین بردن فقر، بیکاری و نابرابری باید هر دو جنس را مدنظر قرار داد و باید شناخت جایگاه و نقش زنان در توسعه و ابعاد گوناگون آن در کانون توجه برنامه‌ریزان توسعه قرار گیرد (*Ghafari, 2005: 13*).

مشارکت و نقش زنان در توسعه کشور، امری است که در چند دهه اخیر به آن توجه بسیار شده است. با این حال در این زمینه، زنان در جامعه با چالش‌ها و مشکلاتی مواجه هستند. برخی از مسائل و مشکلات اشتغال زنان، موانع توسعه‌ای است که به ساختار کشورها مربوط می‌شود و بخشی از آن موانع غیر توسعه‌ای و یا غیر ساختاری می‌باشد. از جمله موانع و چالش‌های توسعه‌ای می‌توان به موانع اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اشاره نمود. موانع و چالش‌های غیر توسعه‌ای را نیز می‌توان شامل ویژگی‌های شخصیتی و فیزیولوژی زنان دانست (*Alizade, 2010: 52*). در زیر به بررسی مختصر هر یک از موانع و چالش‌های مذکور پرداخته شده است:

مطالعات و بررسی‌های متعدد نشان داده است که ارزش‌ها و باورهای فرهنگی رایج در یک جامعه، تأثیر مستقیمی بر میزان اشتغال زنان داشته است. در مورد ایران، فرهنگ پذیرفته شده در جامعه، این باور را به وجود آورده است که در صورت عدم موافقت شوهر با کار زن، حتی در صورت تمایل او به ادامه کار، زن باید از کار خود چشم‌پوشی نماید (52: *Ibid*). مهم‌ترین مانع اجتماعی، مسأله آموزش زنان است. زنان از ابتدا برای دستیابی به نقش خود به عنوان یک زن آموزش می‌بینند. تفکیک شغل‌ها در همان اول زندگی دختر، توسط خانواده و سپس مدرسه، به او آموخته می‌شود. در تمام کشورهای در حال توسعه، بر اساس آمارهای موجود یکی از تفاوت‌های بین زن و مرد در میزان باسوادی است. این عامل که مهم‌ترین مانع اجتماعی است، زمینه را برای سایر موانع اجتماعی به وجود می‌آورد. عدم آموزش کافی در زنان، آنان را در یافتن شغل و دستمزد خوب و درآمد کافی و فرصت رشد و ارتقاء دچار مشکل می‌نمایند. و همین امر آنان را به سوی مشاغل ثانوی می‌کشاند (77: *Safiri, 1998*).

موانع اقتصادی را می‌توان در سه مقوله کار خانگی بدون دستمزد، اختلاف سطح دستمزد زنان و مردان و نوع مشاغل بررسی کرد. یکی از مهم‌ترین موانع اشتغال زنان، کار بدون مزد در خانه می‌باشد. ساعات زیادی که زنان در طول روز در خانه مشغول کارهای متفاوت می‌باشند، باعث می‌شود امکان کار در خارج از خانه را نیابند، یا به مشاغل نیمه‌وقت بپردازند. در تمامی کشورها، زنان بیشتر کارهای خانه‌داری را انجام می‌دهند، حتی اگر شاغل باشند. خانه‌داری، مرکز عمده کار زنان است. در همه کشورها، فعالیت اقتصادی کاری محسوب می‌شود که در برابر آن مزد دریافت شود و چون زنان برای کارهای مربوط به خانه مزدی دریافت نمی‌دارند، لذا کار آنان فعالیت اقتصادی محسوب نمی‌گردد. دومین مانعی که بر سر راه اشتغال زنان مؤثر می‌افتد، اختلاف سطح دستمزد زنان و مردان است، اختلاف در زمینه درآمدها، تا حدی ناشی از اختلاف در اشتغال است. عامل دیگری که در اختلاف درآمد بین مردان و زنان تأثیر دارد، تفاوت در پرداخت درآمد است. در همه جا حقوق زنان کمتر از مردان است به علاوه، مردان بیشتر به صورت تمام وقت کار می‌کنند و منفعت بیشتری نیز کسب می‌نمایند (79: *Ibid*). همچنین، وجود نابرابری‌ها در دستیابی به فرصت‌های شغلی مختلف، میان زنان و مردان و نرخ مشارکت متفاوت آنان در بازار کار از چند نظر حائز اهمیت است که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- ۱- وجود نابرابری‌ها در زمینه اشتغال مانعی است برای ورود زنان به برخی مشاغل که در برداشته‌های عامیانه مردانه تلقی می‌شوند و سبب انعطاف‌ناپذیری بازار کار می‌گردد.
- ۲- نابرابری‌ها بر روی تحصیلات و آموزش و فراگیری مهارت‌های نسل بعد تأثیر منفی می‌گذارد، چون تصمیمات والدین برای تعیین سطح تحصیلات دختران و پسران و سمت و سوی آن با توجه به فرصت‌های شغلی شکل می‌گیرد و موقعیت پایین‌تر زنان در بازار کار سبب بی‌عدالتی و ناکارایی در بازار کار می‌شود و در طول زمان ماندگار می‌گردد.
- ۳- نابرابری‌ها سبب می‌شود که تعدادی از زنان از بازار کارمزد و حقوق‌بگیری دور نگه داشته شوند، درحالی‌که افزایش اشتغال زنان نقش برجسته‌ای در کاهش میزان باروری و در نتیجه کاهش رشد جمعیت دارد.

وجود نابرابری‌ها و عدم دسترسی زنان به فرصت‌های شغلی، نقش مهمی در افزایش فقر، خصوصاً برای زنان کارگر در جامعه دارد (54: *Madani Pour, 2006*).

موانع غیر ساختاری اشتغال زنان نیز، موانعی هستند که ناشی از وضعیت فیزیولوژیک و نظام شخصیتی آنان می‌باشند. این موانع گرچه ریشه در ابعاد زیست‌شناختی و روان‌شناختی زنان دارند، ولی تا حدودی از نظام فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی نیز تأثیر می‌پذیرد. زن در رابطه با شغل، تابع شرایط جسمانی و ساختمان روانی‌اش می‌باشد، بدین معنی که از عهده برخی از مشاغل به خوبی برآمده و از انجام پاره‌ای از کارها معذور است. چنانکه کارهای ظریف را که نیاز به دقت زیاد دارد به راحتی انجام می‌دهد، درحالی‌که از عهده کارهایی که نیروی جسمانی زیادی می‌طلبد، از قبیل اشتغال در معادن برنمی‌آید. در کشورهای مختلف شمار زنان شاغل در بخش‌های اداری و تجاری متفاوت است، در کشورهای در حال توسعه با وجود اینکه مشاغل منشی‌گری و معلمی هنوز از جمله گروه‌های شغلی است که در آن‌ها مردان و زنان با هم به کار اشتغال دارند، اما گرایش اغلب در جهت زنانه شدن این مشاغل است (165: *Alavian, 2002*).

مطالعات متعددی در زمینه اشتغال زنان و چالش‌ها و مشکلات آنان در خارج و داخل ایران انجام شده است. در زیر به برخی از آن‌ها اشاره شده است:

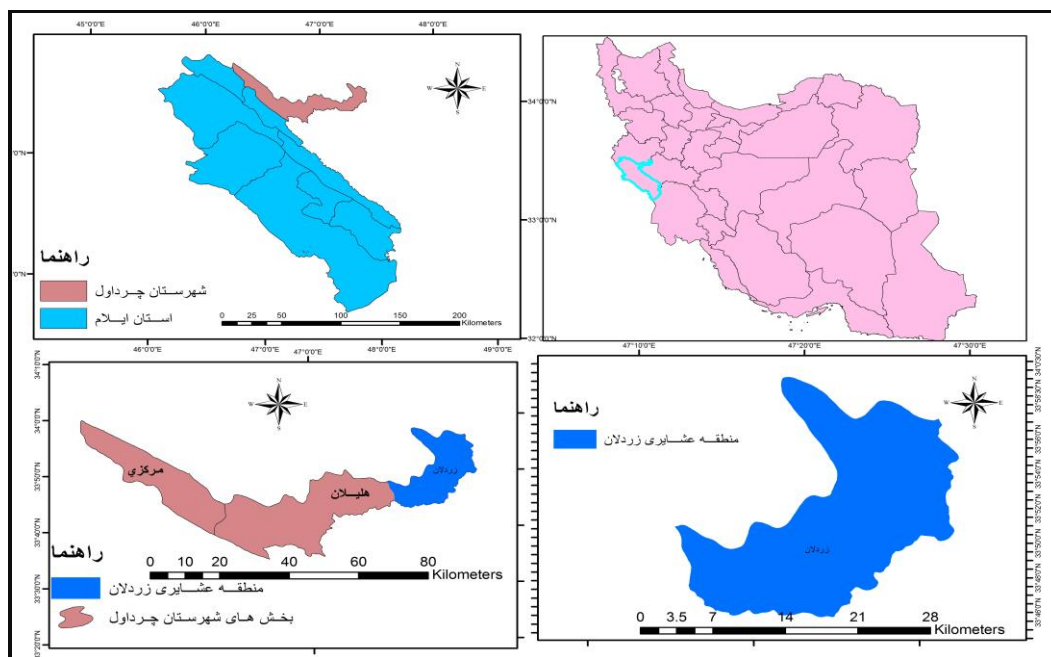
ون دم و کلمیجن (۲۰۱۴)، کاربرد نظریه مهارت‌گری بیکر را برای توضیح اثرات اشتغال زنان بر افزایش ریسک طلاق بررسی نمودند (van Damme and Kalmijn, 2014). از نظر ژنگ و همکاران (۲۰۰۸)، ازدواج و تشکیل خانواده توسط زنان، دارای تأثیر منفی بر اشتغال و درآمدزایی آنان است (Zhang et al, 2008). در حالیکه دادورخانی (۱۳۸۵)، درآمد خانوار، طبقه اجتماعی، سواد و انزوای جغرافیایی را از جمله عوامل موثر بر اشتغال زنان ذکر نمود (Davari Khani, 2006). یوسفی و براتعلی (۲۰۱۱) نیز، سطوح آموزش عالی بالا را سبب بهره‌مندی زنان از موقعیت‌های شغلی بهتر می‌دانست (Yousefy and Baratali, 2011). محدودیت اعتبارات و نبود صرفه اقتصادی تولید در سطح خرد از جمله مشکلاتی است که پاپزن و همکاران (۱۳۹۰) از آن به عنوان عواملی که امکان اشتغال زنان روستایی در زمینه صنایع دستی را محدود نموده است، یاد کرده‌اند (Pap Zan et al, 2011).

از نظر شربتیان (۱۳۸۷)، وجود موانع بیولوژیکی و شخصیتی، موانع فرهنگی، موانع اجتماعی، و همچنین، وجود موانع اقتصادی موجب شده است که نوعی ناپایداری در عرصه توسعه اشتغال زنان در جامعه به وجود آید (Sharbatian, 2008). شکور و رضایی (۱۳۸۹)، الگوهای اقتصادی تولید در ایل قشقایی فیروزآباد و گرایش آنان را به تغییر شیوه معیشت مورد بررسی قرار دادند. آن‌ها نشان دادند که عشایر مورد مطالعه گرایش مثبتی برای دگرگونی در شیوه معیشت عشایری را دارا هستند (Shakour and Rezaei, 2010).

افزایش سال‌های تحصیل، افزایش میزان زمین زراعی متعلق به زنان روستایی و افزایش تعداد افراد خانواده زنان روستایی از جمله عوامل موثر بر اشتغال زنان روستایی شهرستان شیروان و چرداول است که جمشیدی (۱۳۹۱) به آن اشاره کرده است (Jamshidi, 2012). در مطالعه جمشیدی و همکاران (۱۳۹۲)، عواملی مانند تکنولوژی ابتدایی برای تولید، دوری به شهر و انزوای جغرافیایی، کمبود مشتری، عدم وجود بازار برای محصولات تولیدی آن‌ها، عدم حمایت مسئولین را به عنوان مهم‌ترین مشکلات زنان عشایر شهرستان چرداول و زمینه‌ساز دستیابی کمتر آنان به درآمد از طریق صنایع دستی دانستند (Jamshidi et al, 2013). بنی بورگری و همکاران (۱۳۹۲)، اظهار داشتند که حضور جدی زنان عشایر شهرستان لردگان در فعالیت‌های اقتصادی، تغییرات بنیادی در نقش سنتی آن‌ها به وجود آورده است (Bani Borgari, 2013). چراغی و چراغی (۱۳۹۴)، نیز معتقدند توسعه اشتغال خانگی زنان عشایر استان ایلام دارای سهم عمده‌ای در افزایش درآمد و بهبود جایگاه و موقعیت زنان در خانوارهای آن‌ها است (Cheraghi and Cheraghi, 2015). امان‌پور و حصیری (۱۳۹۴)، رابطه معناداری بین متغیرهای میزان تحصیلات، میزان رضایت از عملکرد زنان، درآمد و امنیت زنان شاغل با جایگاه اقتصادی-اجتماعی زنان در روستای شهینا را پیدا نمودند (Aman Pour and Hasiri, 2015). اسماعیلی و همکاران (۱۳۹۴)، اشتغال زنان و تأثیر آن را بر کارکرد خانواده‌ها در شهرستان دهقان را مورد بررسی قرار دادند. نتایج آن‌ها نشان داد که بین تعداد فرزندان و وضعیت سکونت و استقلال مالی و مشکلات خانوادگی زنان شاغل رابطه معناداری وجود دارد (Ismaili et al, 2015). اسماعیلی و همکاران (۱۳۹۴) عوامل اثرگذار بر اشتغال زنان روستایی ایران را مورد بررسی قرار دادند. از نظر آنان عواملی مانند تعداد افراد شاغل در خانوار، وضعیت تأهل، محل اقامت و سرپرست بودن زنان تأثیر مثبت و معناداری بر اشتغال آنان دارد (Ismaili et al, 2015).

قلمرو جغرافیایی تحقیق:

منطقه مورد مطالعه منطقه عشایری زردلان، واقع در بخش هلیلان از شهرستان چرداول در استان ایلام می‌باشد. این منطقه از توابع شهرستان چرداول در استان ایلام واقع در قسمت شرقی شهرستان چرداول و در قسمت شاخ ایلام می‌باشد. این منطقه شامل دو بخش گرمسیری و سردسیری می‌باشد که مردم منطقه زردلان گرمسیر وابسته به زندگی نیمه کوچندگی و معیشت مبتنی بر دامداری هستند. این افراد در اوایل شروع فصل گرم به ارتفاعات بان‌بن واقع در منطقه زردلان سردسیر کوچ می‌نمایند. شکل ۱ موقعیت جغرافیایی منطقه مورد مطالعه را نشان می‌دهد.



شکل ۱- موقعیت جغرافیایی منطقه عشایری زردلان - مأخذ: سازمان نقشه برداری ایران- ۱۳۹۲

روش تحقیق

در این پژوهش جهت واکاوی چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر شهرستان چرداول، از روش نظریه زمینه‌ای بهره گرفته شد. این نظریه ابتدا در سال ۱۹۶۷ توسط گلاسر و اشتراوس^۱ ابداع شده و در کتاب مشهور آن‌ها تحت عنوان کشف نظریه زمینه‌ای منتشر گردید (Mohammad Pour, 2013: 313). نظریه مذکور یک روش پژوهش کیفی است که با استفاده از جمع‌آوری سیستماتیک و منظم داده‌ها و توسعه روش‌ها به شکلی استقرایی و زمینه‌ای در ارتباط با یک پدیده به کار می‌رود (Safiri, 2010: 289) و عبارت است از کشف و استخراج نظریه از داده‌هایی که به طور منظم در فرآیند تحقیق اجتماعی به دست آمده‌اند (محمد پور به نقل از هیگس، ۱۹۸۸). کرسول (۲۰۰۷) معتقد است که گلاسر و اشتراوس سه هدف عمده برای تئوری خود در نظر گرفته‌اند. این سه هدف عبارت‌اند از: نخست ارائه مبنایی برای تئوری‌هایی که از تأثیر متقابل داده‌ها جمع‌آوری شده‌اند. آن‌ها بر این باورند که این تئوری می‌تواند شکاف بین تئوری و پژوهش کیفی را پر کند، دوم اینکه منطق برخاسته از داده‌ها را بیان می‌نماید و سوم مشروعیت بخشی به پژوهش‌های کیفی بوده است که اعتبار آن‌ها در دهه ۱۹۶۰ کاهش یافته بود.

نظریه زمینه‌ای سه جزء اصلی دارد: مفاهیم^۲، مقولات^۳ و گزاره‌ها^۴ (Safiri, 2010: 294). کوربین و اشتراوس معتقدند «نمی‌توان بر اساس رویدادها و فعالیت‌های واقعی، یعنی داده‌های خام نظریه‌سازی کرد». رویدادها و فعالیت‌های واقعی معرف بالقوه فعالیت‌ها هستند و در مرحله بعد پژوهشگر بر چسب مفهومی به آن‌ها می‌زند. دومین عنصر تئوری زمینه‌ای، مقوله‌ها هستند. مقوله‌ها نسبت به مفاهیم انتزاعی‌ترند و در سطحی بالاتر قرار دارند؛ یعنی ترکیب یا کنار هم قرار گرفتن چند مفهوم تشکیل یک مقوله یا طبقه را می‌دهد (سفیری به نقل از کوربین و اشتراوس، ۱۹۹۰). برای شکل‌گیری مقوله‌ها، از فرآیند تحلیل مقایسه‌ای ثابت - مقایسه رویداد در برابر رویداد برای یافتن شباهت‌ها و تفاوت‌ها- (Mohammad Pour, 2013: 328) استفاده می‌شود. که طی آن شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که برای ایجاد مفاهیم سطح پایین‌تر بکار می‌رود را برجسته می‌سازد

¹ -Glaser and Strauss

² -Concepts

³ -Categories

⁴ -Propositions

(Safiri, 2010: 295). کوربین و اشترواس (۱۹۹۰) سه منبع ممکن را برای مقوله‌ها پیشنهاد می‌کنند: سازه‌های^۱ شعوری خود تحلیلگر، اصطلاحات فنی که از پیشینه‌های نظری بیرون می‌آید، زبانی که به وسیله آگاهی‌دهندگان به کار می‌رود (Pooya and Tabatabai, 2011: 14). عنصر سوم گزاره‌ها هستند، که نشانگر روابط تعمیم یافته بین مقوله و مفاهیم آن و نیز بین مقولات ناپیوسته‌اند. گزاره‌ها را نوعی فرضیه تلقی کرده‌اند، اما استفاده از گزاره، رواج بیشتری یافته است، زیرا گزاره‌ها در بردارنده روابط مفهومی‌اند، در حالی که فرضیه‌ها مستلزم روابط اندازه‌گیری‌اند (Ibid: 14). وتن اظهار می‌دارد که این گزاره‌ها مبین ارتباطات مفهومی هستند و رهیافت زمینه‌ای نیز به دنبال همین ارتباطات مفهومی است و قصد ندارد چیزی را اندازه بگیرد (Whetten, 1989: 490).

بر پایه مفاهیم و مبانی نظریه زمینه‌ای، پژوهش بر اساس فرضیه‌سازی شروع نمی‌شود، بلکه پژوهشگر با مسئله تحقیقی روبروست که برای پاسخگویی به آن هیچ جواب و حدس قبلی وجود ندارد (Strauss, 1987: 67; Egan, 2002: 54). بنابراین روابط بین متغیرها و مؤلفه‌های تحقیق از قبل تعیین نمی‌شود، بلکه بر مبنای مشاهدات و داده‌های گردآوری شده و با توجه به تفاوت‌ها و تشابهات آن‌ها تبیین و از این طریق، مقدمات لازم برای نظریه‌سازی فراهم می‌شود (Danai Fard, 2005: 87). در واقع این نظریه باید به وسیله داده‌ها زمینه‌دار شود، نه آن که بر آن‌ها تحمیل شود. این روش بر پایه این رویکرد بنا شده است که نخستین کار کلیدی پژوهشگر کشف راه‌های جدیدی برای معنا دادن به دنیای اجتماعی است (Houman, 2006: 106).

فرایند ساخت نظریه زمینه‌ای:

پندیت (۱۹۹۶) در ساخت نظریه زمینه‌ای از ۵ مرحله کلی زیر یاد می‌کند: طرح پژوهش، جمع‌آوری داده‌ها، تنظیم داده‌ها، تجزیه و تحلیل داده‌ها و مقایسه با ادبیات موضوع، مراحل مذکور طی ۹ گام انجام می‌شود (Safiri, 2010: 296). این مراحل و گام‌ها، بر اساس چهار معیار کیفی پژوهشی ارزشیابی می‌شوند که عبارت‌اند از اعتبار ساختاری، اعتبار درونی، اعتبار بیرونی و روایی. به طور خلاصه، اعتبار ساختاری از طریق مشخص کردن روش‌های عملی و اعتبار درونی از راه برقراری روابط علی‌افزایش می‌یابند. در این حالت، اعتبار درونی مبین اعتبار و یا ارزش واقعی یافته‌های تحقیقی است (Pap Zan et al, 2007: 161). در مورد اعتبار بیرونی باید مشخص شود یافته‌های تحقیق تعمیم‌پذیری دارند. در اینجا منظور تعمیم‌پذیری تحلیلی است نه تحلیل پذیری آماری، در روایی نیز، نیاز است آنچه در طول مطالعه انجام شده است، به نمایش گذاشته شود؛ مانند روش‌های گردآوری اطلاعات که می‌توانند نتایج مشابهی داشته باشند (Ibid: 161).

مرحله اول: طرح پژوهش: این مرحله از ساخت نظریه زمینه‌ای، در دو گام انجام می‌شود. این دو گام عبارت‌اند از: ۱- مرور ادبیات فنی و ۲- انتخاب مورد.

نخستین گام، تعریف سؤالات دقیق و منعطف از مسئله است. یکی از منابع مناسب این نوع سؤالات، متون فنی، نظیر گزارش‌ها و بررسی‌های پژوهشی است (Corbin and Strauss, 1990: 77). Morse and Richards (2002)، سؤالاتی را که در روش‌شناسی نظریه بنیادی مطرح هستند را بیان می‌کنند. آن‌ها معتقدند که سؤال‌ها درباره تغییر تجربه، در طول زمان یا مراحل آن تغییر پرسیده می‌شوند (Iman and Mohammadian, 2008: 39).

در کل می‌توان گفت که مطالعات نظریه زمینه‌ای با سؤال «اینجا چه می‌گذرد؟» آغاز می‌شود. این شیوه‌ای است که به محقق کمک می‌کند فرایند یا یک موقعیت را درک کند (Blumer, 1969: 124)، در این مرحله محقق باید ویژگی‌ای داشته باشد که اصطلاحاً حساسیت نظری^۳ نامیده می‌شود. حساسیت نظری باید در دو مرحله - ۱- انتخاب موضوع و ۲- کدگذاری- حفظ شود و آن عبارت است از کیفیت شخصیتی محقق در زمینه آگاهی و باریک‌بینی وی در مورد معنی داده‌هاست (Iman and Mohammadian, 2008: 40). منبع حساسیت نظری، ادبیات تحقیق است که شامل مطالعات انجام شده در مورد

^۱ - Constructs

^۲ - What's going on here?

^۳ - Theoretical sensitivity

موضوع مورد مطالعه و مدارکی مانند بیوگرافی و اسناد، تجربه‌های حرفه‌ای و تجربه‌های شخصی را شامل می‌شود (Ibid: 40). پس از ایجاد سؤال در ذهن محقق و برخورداری وی از حساسیت نظری لازم برای بررسی، داده‌ها و اطلاعات مورد نظر جمع‌آوری می‌شوند. انتخاب مورد، همان محدوده تحقیق و جامعه مورد مطالعه است (Pap Zan et al 2010: 30).

مرحله دوم: جمع‌آوری داده‌ها: این مرحله شامل دو گام می‌باشد: ۱- تدوین چارچوب گردآوری داده‌ها و ۲- ورود به میدان پژوهش (Safiri, 2010: 297).

منابع جمع‌آوری اطلاعات، در روش نظریه زمینه‌ای در دو دسته طبقه‌بندی می‌شوند: ۱- منابع اولیه که شامل مصاحبه‌ها، مشاهده مشارکتی و غیر مشارکتی، ثبت مصاحبه‌ها از زمینه مورد مطالعه و دفترچه خاطرات است و ۲- منابع ثانویه که تجارب شخصی، ادبیات موجود و مقایسه آن‌ها را در بر می‌گیرد (Strauss and Corbin, 1990: 20). میدان، محیط یا بستر مطالعه در نظریه زمینه‌ای می‌تواند اشکال متعددی به خود گیرد، برای مثال، می‌توان یک مدرسه، سازمان، روستا یا هر مکان دیگری را به عنوان میدان مطالعه برگزید (Mohammad Pour, 2013: 322). نظریه زمینه‌ای نوعی تحقیق در عرصه است. محیط این تحقیق مکان‌هایی است که در آن‌ها امکان دسترسی به مشارکت‌کنندگان در پژوهش وجود داشته باشد (Pap Zan, 2010: 30). با ورود محقق به میدان و انجام یک سری مطالعات اکتشافی، فرایند گردآوری داده‌ها آغاز می‌شود (Glauser, 1998: 148).

در خلال گردآوری داده‌ها، از راهبرد نمونه‌گیری هدفمند^۱ برای انتخاب مطلعین^۲ یا دروازه‌بانان^۳ تحقیق، فضاها، زمان‌ها و دیگر ابعاد پدیده مورد مطالعه استفاده می‌شود. (Mohammad Pour, 2013: 328) گردآوری و تحلیل داده‌ها در نظریه زمینه‌ای، توأم با استفاده از راهبرد نمونه‌گیری نظری است که تنها به نظریه زمینه‌ای تعلق دارد. و عبارت است از نمونه‌گیری بر مبنای مفاهیم در حال ظهور بر گرفته از داده‌ها و روشی است برای گردآوری و تحلیل همزمان داده‌ها بر حسب مقوله‌های برگرفته از داده‌ها، فرایند نمونه‌گیری نظری تا زمانی ادامه می‌یابد که هیچ ویژگی جدیدی ظهور نکند؛ این سطح را اشباع نظری می‌خوانند (Ibid: 325). در پژوهش‌های کیفی نیز مانند پژوهش‌های کمی بعید است بتوانید داده‌های خود را از همه افراد جامعه در ارتباط با موضوع پژوهش گردآوری کنید. بنابراین، ناگزیر به گردآوری شواهدی درباره بخشی از جامعه (به عنوان نمونه) هستیم (Houman, 2007: 288).

مرحله سوم: تنظیم داده‌ها: هدف از این مرحله، آشنا ساختن پژوهشگر با داده‌هاست. در طی این مرحله اولین اندیشه‌ها در ذهن پژوهشگر در زمینه موضوع تحقیق شکل می‌گیرد و وی درکی ابتدایی از موضوع به دست می‌آورد. در این مرحله، پژوهشگر همه داده‌ها را مرور می‌کند. و در این بین به چیزهای جالب و شاخص، توجه می‌کند و آگاه‌تر می‌شود (Mehmetoglu, 2006: 24).

پژوهشگران مطالعه حاضر، در این مرحله از پژوهش، اطلاعات جمع‌آوری شده را که شامل یادداشت‌های متعدد، صداهای ضبط‌شده و ... می‌باشد را بررسی و تنظیم می‌نمایند. حاصل این مرحله ثبت نکات مهم و اصلی پژوهش (که در راستای مسئله و هدف تحقیق است) بود.

مرحله چهارم: تجزیه و تحلیل داده‌ها: این قسمت فرایند اصلی ساختن نظریه (زمینه‌ای) است (Iman and Mohammadian, 2008: 42) و شامل سه گام ۱- تحلیل داده‌های اولین مورد ۲- تکرار نمونه‌گیری نظری و ۳- رسیدن به کفایت می‌باشد (Safiri, 2010: 297). بعد از گردآوری داده‌های مصاحبه‌ای و متنی، تحلیل و کد بندی در امتداد با نمونه‌گیری نظری آغاز می‌شود. فرایند انجام کد بندی در نظریه زمینه‌ای مبتنی بر روش‌های مقایسه ثابت است و محقق به دنبال کد بندی یا مفهوم بندی داده‌های گردآوری شده است. (Mohammad Pour, 2013: 326). فرایند کد بندی داده‌ها در نظریه مذکور در ۳ مرحله کدگذاری باز، محوری و انتخابی صورت می‌گیرد (Mohammad Pour and Iman, 2007: 200).

¹ - Purposive Sampling

² - Informants

³ - Gatekeepers

یا کدهای الصاق شده باید داده‌های مرتبط با خود را به سطح اشباع برساند. (Moradi and Agahi, 2014: 169; Pap Zan, 2009; Danai Fard et al, 2014: 189) در هر کدام از این مراحل، کد

کدبندی باز:

مرحله کد بندی باز دارای دو زیر مرحله است: ۱- زیر مرحله کد بندی اولیه یا سطح اول^۱ -۲- کدبندی متمرکز^۲ یا سطح دوم. (Mohammad Pour, 2013: 330). در کد بندی سطح اول، محقق بر اساس واحد کد بندی - سطر به سطر، عبارت به عبارت، پارگراف به پارگراف و ... به هر واحد مورد نظر یک کد یا مفهوم الصاق می‌کند، این مفهوم باید بتواند فضای مفهومی آن را تا حد امکان اشباع کند. کدهای به دست آمده در این مرحله، سنگ بنای مقوله‌های بعدی و اجزای اصلی نظریه زمینه‌ای در حال ظهور هستند. کد بندی سطح دوم عبارت است از استفاده از معنادارترین و یا فراوان‌ترین کدهای اولیه برای غربال کردن و تقلیل میزان زیادی از داده‌ها. در این مرحله، محقق با تعیین و مرتب کردن کدها یا مفاهیم، کدهای مشابه و مشترک را در قالب یک مقوله واحد قرار می‌دهد (Ibid: 330).

در زیر مرحله دوم تجزیه و تحلیل داده‌های به دست آمده، از روش کدگذاری باز سطح دوم یا متمرکز استفاده شده است. در این مرحله، محقق با مرتب کردن مفاهیم به دست آمده از کد بندی اولیه، کدهای مشابه و مشترک را در قالب یک مقوله واحد قرار می‌دهد. بنابراین انبوه داده‌ها به تعداد مشخص و محدودی از مقوله‌های عمده کاهش می‌یابد.

کد بندی محوری:

مرحله دوم کد بندی داده‌ها به کد بندی محوری موسوم است. در این مرحله مقوله‌ها به صورت یک شبکه با هم در ارتباط قرار دارند. یافتن کدهای مشترک و مقوله‌بندی محوری نیز، مستلزم استفاده از روش مقایسه ثابت است (Mohammad Pour, 2013: 335). در این قسمت یک خط داستان^۳ از ارتباط منطقی بین مقوله به نگارش درمی‌آید، در این مرحله، توضیح و بیان منطقی مقوله‌ها امری بسیار مهم است؛ در غیر این صورت، نظریه ظهور نیافته و انبوهی از داده‌های پراکنده و مخدوش حاصل می‌شود. بنابراین، توضیح مقوله‌های عمده از طریق خط داستان صورت می‌گیرد و عبارت است از توضیح مفصل و جزء به جزء مقوله‌های عمده با ارجاع به یادداشت‌ها، خلاصه‌ها، استناد به نقل‌قول‌های افراد مورد مطالعه و نیز استفاده از تصاویر و داده‌های مشاهده‌ای، خط داستان باید مقوله‌های عمده را به صورت منطقی و تحلیلی به دنبال هم فهرست‌وار توضیح داده و هر کدام را در ارتباط با دیگری و سپس در ارتباط با کل مقوله‌ها قرار دهد. (Mohammad Pour, 2013: 339). مقوله‌های عمده استخراج شده در مرحله کد بندی محوری باید دارای ۳ بعد زیر باشند:

- ۱- بعد شرایطی: عبارت است از کل اوضاع و احوال و یا موقعیتی که پدیده در آن جای دارد (Strauss, A and Corbin, 2011: 154). شرایط به بسترهای ساختاری را که موقعیت، مقتضیات یا مسئله‌ای که افراد به آن با کنش-ها/تعامل‌ها/عواطف پاسخ می‌دهند، شکل داده و از سطح خرد تا کلان را شامل می‌شود. این بعد دارای سه زیرمجموعه شرایط علی، شرایط زمینه‌ای و شرایط مداخله‌گر است. (Mohammad Pour, 2013: 349)
- ۲- بعد تعاملی-فرایندی: شامل پاسخ‌های راهبردی یا معمولی‌اند که افراد یا گروه‌ها به مسائل و امور و رویدادهایی می‌دهند که تحت آن شرایط پدید می‌آیند (Strauss, A and Corbin, 2011: 155).
- ۳- بعد پیامدی: پیامدها و نتایج این تعامل‌ها را شامل شده و تحت تأثیر شرایط خاص مربوط به آن است. (Mohammad Pour, 2013: 340).

کد بندی گزینشی

کدگذاری گزینشی مستلزم یکپارچه کردن مقوله‌هایی است که برای شکل‌دهی چارچوب نظری اولیه ایجاد شده بودند (Danai Fard et al, 2004: 53). فرایند نظریه‌سازی زمینه‌ای در مرحله کدبندی گزینشی تقریباً به اتمام رسیده است.

¹ - Level 1 Coding

² - Focused Coding

³ - Story Line

در این مرحله، محقق با تعداد اندکی از مقوله‌های انتزاعی به تدوین نظریه پرداخته و نیازی به کد بندی داده‌های جدید ندارد. مقوله‌های مورد استفاده به لحاظ نظری اشباع شده‌اند و هر کدام بر اساس مفاهیم کد بندی شده مراحل اول و دوم به صورت منطقی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند، سپس محقق باید مقوله هسته‌ای را انتخاب کند. مقوله هسته‌ای به دو شیوه انتخاب می‌شود: در شیوه اول، محقق ممکن است یکی از مقوله‌های موجود را گزینش نماید و در شیوه دوم، وی باید نسبت به تعیین و ساخت یک مقوله جدید اقدام کند. (Mohammad Pour, 2013: 340). معیار انتخاب مقوله هسته‌ای به شرح زیر است:

- ۴- مرکز باشد؛ یعنی تمام طبقه‌بندی‌های (مقوله‌ها) اصلی دیگر بتوانند به آن مرتبط شوند.
- ۵- در داده‌ها به صورت مداوم ظاهر شود؛ یعنی تقریباً در تمام موارد شاخص‌هایی باشند که به طبقه‌بندی مرکزی برگردد.
- ۶- تبیینی که با ارتباط دادن طبقه‌بندی‌ها رشد می‌کند، منطقی و باثبات باشد.
- ۷- نام یا عنوانی که برای توصیف طبقه‌بندی مرکزی استفاده می‌شود، باید به حد کافی تجریدی-انتزاعی- باشد تا بتواند برای تحقیق در دیگر حوزه‌ها استفاده شود و محقق را به سمت توسعه دادن یک نظریه کلی راهنمایی کند (Iman and Mohammadian, 2008: 45).
- ۹- مفهوم یا مقوله محوری باید قادر به تبیین تفاوت‌ها بوده و درعین حال از داده‌ها برخاسته باشد (Mohammad Pour, 2013: 341).

۱۰- بنابراین، در مرحله پایانی، محققان با استفاده از روش کد گذاری گزینشی، مقوله هسته‌ای را به دست آورده‌اند. در پایان نتیجه استخراج شده نظریه زمینه‌ای پژوهش را تشکیل می‌دهد. پس از ایجاد نظریه، با مطالعه دقیق جوانب موضوع، محققان به دنبال این موضوع هستند که آیا نظریه حاصل، کفایت نظریه‌ای لازم را دارد یا نه؟ در صورت منفی بودن نتیجه، بایستی مراحل نمونه‌گیری نظری، جمع‌آوری داده‌ها، تنظیم داده‌ها و تجزیه و تحلیل مجدد انجام گیرد. اما در صورت مثبت بودن، نظریه مورد نظر شکل گرفته و می‌توان آن را تفسیر نمود.

مرحله پنجم: مقایسه با ادبیات موضوع و بررسی روایی و پایایی پژوهش: گام آخر مقایسه نظریه شکل گرفته با پیشینه موجود و مقایسه آن‌ها با یکدیگر است. این مقایسات میزان روایی، تعمیم‌پذیری و سطح نظری نظریه را افزایش می‌دهند (Eissenhardt, 1989: 29). وقتی صحبت از اعتبار می‌شود، منظور آزمایش در مفهوم کمی نیست؛ منظور این است که نظریه از داده‌ها بیرون می‌آید؛ اما در هنگام یگانگی کردن، باید طبقه‌بندی‌ها را با داده‌ها مقایسه کرد یا اینکه یافته‌ها را به پاسخگویان نشان داد و عکس‌العمل آن‌ها را مشاهده نمود. نظریه‌ای که از داده‌ها مشتق می‌شود باید برای شرکت‌کنندگان در تحقیق قابل شناسایی باشد (Iman and Mohammadian, 2008: 46).

محیط تحقیق شامل، مکان ییلاقی عشایر منطقه زردلان در ارتفاعات کوه بان بن و در زیر چادرهای عشایری بود. جامعه آماری پژوهش را کلیه زنان عشایر منطقه مورد مطالعه که در زمینه تولید محصولات لبنی و صنایع دستی فعالیت داشتند، تشکیل می‌دهند. نمونه‌ها به صورت هدفمند انتخاب شدند. بنابراین، زنان عشایری که به هر نحوی درآمدزایی از طریق اشتغال در صنایع دستی و تولیدات لبنی را یک فعالیت حیاتی دانسته‌اند، انتخاب شدند و در این راستا تا رسیدن به اشباع نظری نمونه‌هایی از زنان عشایر مورد نظر، انتخاب شدند. در کل مطالعه بر روی ۲۸ زن عشایر در منطقه مورد مطالعه، صورت گرفت.

در پژوهش حاضر برای گردآوری داده‌ها، از روش مصاحبه نیمه ساختارمند و بحث در گروه‌های متمرکز استفاده شده است، به منظور افزایش اعتبار داده‌ها، از تکنیک مثلث سازی^۱ استفاده شد. این تکنیک از نظر بیشتر پژوهشگران، محدود به استفاده از راهکارهایی چندگانه برای جمع‌آوری داده‌ها برای پژوهش در خصوص پدیده‌ای یکسان است (Safiri, 2010: 25). در این راستا، سه گروه متمرکز ۹ نفره (یکی از گروه‌ها شامل ۱۰ نفر بود) تشکیل شد، که در آن زنان عشایر مورد مطالعه به کمک محققان پژوهش حاضر و در راستای رسیدن به هدف تحقیق، به بحث و تبادل نظر در زمینه چالش‌های اشتغال و درآمدزایی

¹ -Triangulation

خود پرداختند. داده‌های جمع‌آوری شده که همان سخنان زنان عشایر مورد مصاحبه است (طی مصاحبه عمیق با ۲۸ زن عشایر و ۲ مرحله بحث گروهی متمرکز انجام شده و سپس به اشباع تئوریک رسید) به دقت مورد بررسی قرار گرفت.

یافته‌های تحقیق:

بر اساس نتایج جدول شماره ۱ میانگین سنی پاسخگویان ۵۸/۳۲ و اکثریت آنان بیسواد بودند. علاوه بر این، میانگین تعداد افراد خانواده زنان مورد مطالعه ۷ نفر تخمین زده شد. نوع دام‌های تحت پرورش خانواده‌های زنان مورد مطالعه بز و گوسفند بود. زنان مذکور جهت درآمدزایی اقدام به تولید صنایع دستی و محصولات لبنی کردند.

جدول ۱- ویژگی‌های فردی، اجتماعی و حرفه‌ای زنان عشایر منطقه مورد مطالعه

متغیر	زنان مورد مطالعه
سن	۵۸/۳۲
تحصیلات	بیسواد
بعد خانوار	۷ نفر
نوع دام	۲۰ درصد بز و ۸۰ درصد گوسفند
نوع درآمدزایی	۸۵ درصد تولیدات لبنی و ۱۵ درصد صنایع دستی
سرپرست خانوار	اکثرا خیر

مأخذ: یافته‌های پژوهش، ۱۳۹۳.

نتایج نشان داد که از دل صحبت‌های به دست آمده از مصاحبه عمیق با پاسخگویان، جملات مرتبط با هدف پژوهش استخراج گردید. و با استفاده از روش کدگذاری باز سطح اول تعداد ۴۹ مفهوم کلیدی در زمینه چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر مورد مطالعه، مشخص گردید. سپس با توجه به ماهیت چالش‌ها و روابط بین آن‌ها، دسته‌بندی اولیه انجام گرفت و به هر یک از جملات استخراج شده از مصاحبه با زنان مورد مطالعه، یک کد داده شد. به طوری که جملات مرتبط با چالشی خاص در یک خوشه قرار گرفتند و هر یک کدهایی از A تا J را شامل شدند. نتیجه در جدول ۲ ارائه شده است. با توجه به اینکه فرایند ساخت نظریه زمینه‌ای، شامل مجموعه‌ای از زیر فرایندهاست و انعطاف‌پذیری لازم را در طول فرایند به عنوان شرط اصلی تحقق آن در نظر دارد (Pap Zan, 2003: 123). نگارندگان نیز، از این امتیاز بهره برده و در طول تحقیق انعطاف‌پذیری لازم را به کار برده‌اند. در این راستا، پس از کدگذاری باز سطح اول و مطالعه دقیق مفاهیم به دست آمده از سخنان زنان عشایر مورد مطالعه، به نظر می‌رسد این مفاهیم تا حدودی کلیه مشکلات و چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر منطقه مورد مطالعه را در ابعاد مختلف پوشش داده و نیازی به مراجعه بعدی نگارندگان به نمونه‌های مورد مطالعه وجود ندارد. به عبارتی، اعتبار درونی داده‌ها در این مرحله مورد تأیید محققان قرار گرفته است.

جدول ۲- مفهوم سازی داده ها (کدگذاری باز سطح اول)

ردیف	مفاهیم (کدگذاری باز سطح اول)	کد
۱	نیبود بازار برای صنایع دستی تولیدی آنان	A1
۲	تغییر سلیقه افراد و گرایش آنان به سمت کالاهای غیر سنتی	A2
۳	نیبود مشتری	A3
۴	نیبود سفارش برای تولید بیشتر	A4
۵	کاهش قدرت رقابت محصولات تولیدی زنان نسبت به محصولات مشابه در بازار	A5
۶	پایین بودن سطح تولیدات صنایع دستی	A6
۷	بالا بودن هزینه های اولیه برای تولید صنایع دستی	B1
۸	پایین بودن مبلغی که مشتری ها حاضرند در قبال کالاهای تولیدی پرداخت نمایند	B2
۹	نداشتن پس انداز کافی برای سرمایه گذاری در محصولات دستی	B3
۱۰	کمبود درآمد ناشی از تولید صنایع دستی	B4
۱۱	کم سود بودن تولید صنایع دستی	B5
۱۲	تقاضای بیشتر برای محصولات لبنی	B6
۱۳	فروش روزانه شیر و عدم تبدیل آن به محصولات لبنی	B7
۱۴	کاهش انگیزه زنان عشایری برای تولید محصولات دستی به دلیل عدم استقلال مالی آنها	B8
۱۵	عدم آگاهی زنان عشایر در زمینه نیاز بازار	C1
۱۶	عدم آگاهی زنان عشایر در زمینه سلیقه بازار	C2
۱۷	بی سوادی زنان عشایر و عدم دسترسی به آموزش لازم در زمینه تولید محصولات بازارپسند	C3
۱۸	عدم آشنایی مردم سایر مناطق با محصولات تولیدی زنان عشایر	C4
۱۹	عدم آشنایی مردم سایر مناطق و مشتریان با کاربرد محصولات تولیدی زنان عشایر	C5
۲۰	عدم آشنایی زنان عشایر با تکنولوژی های تولید محصولات دامی-عشایری	C6
۲۱	ضعف یا فقدان تکنولوژی تولیدی	C7
۲۲	پیشرفت تکنولوژی و کاهش نیاز جامعه به برخی از صنایع دستی عشایر (مانند مونج و ...)	C8
۲۳	زمان بر بودن تولید محصولات	D1
۲۴	وجود کار زیاد در هنگام کوچ	D2
۲۵	کمبود وقت و انرژی برای تولید محصولات بیشتر	D3
۲۶	خستگی ناشی از کار خانگی زیاد	D4
۲۷	چند وظیفه بودن زنان	D5
۲۷	وظیفه مادری و تربیت فرزندان	D6
۲۹	وظیفه خانه داری در دو محل قشلاق و ییلاق	D7
۳۰	وظیفه همسر داری	D8
۳۱	توجه ویژه مادران به تحصیلات فرزندان	D9
۳۲	بالا بودن سن برخی از زنان و ناتوانی در تولید محصولات دستی	D10
۳۳	فقدان کمک کار در خانه برای تولید صنایع دستی به دلیل افزایش گرایش دختران به تحصیل و اقامت در شهر	D11
۳۴	دوری تا شهر	E1
۳۵	انزوای جغرافیایی منطقه عشایری	E2
۳۶	عدم ارتباط افراد سایر مناطق و ناآشنا ماندن برخی محصولات	E3
۳۷	مقطعی بودن ارتباط افراد غیر عشایر با مناطق عشایری	E4
۳۸	عدم دسترسی آسان افراد سایر مناطق به منطقه عشایری مورد مطالعه	E5
۳۹	فقدان راه های ارتباطی امن و مناسب تردد و ناشناخته ماندن منطقه ییلاقی مذکور	E6
۴۰	عدم حمایت دولت و مسئولین از تولیدات زنان عشایر	G1
۴۱	نیبود یا عدم اجرای برنامه های آموزشی از سوی سازمان های ذی ربط	G2
۴۲	بالا بودن تقاضا از سوی دلان و دوره گردان محلی در زمینه برخی از محصولات	I1
۴۳	منسوخ شدن تولید برخی از محصولات دستی	I2
۴۴	تقاضای بالا برای تولید برخی محصولات که جنبه درآمدزایی ندارند (استفاده شخصی)	I3
۴۵	تغییر سبک زندگی عشایر و گرایش آنان به استفاده از محصولات بازاری که توسط دوره گردان ارائه می شود	I4
۴۶	تغییر سبک تفریحی و گردش مناطق و روستاهای نزدیک به عشایر و کاهش ارتباط آنان با مناطق عشایری	I5
۴۷	فصلی بودن تولید لبنیات	J1
۴۸	فصلی بودن پشم چینی و شروع کار دستی	J2
۴۹	مقطعی بودن کار تولیدی زنان عشایر	J3

مأخذ: یافته های پژوهش، ۱۳۹۳.

نتایج نشان داد که در نهایت، ۹ مقوله از چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر منطقه عشایری زردلان، پس از کدگذاری باز سطح دوم به دست آمد. این طبقات متناسب با بار مفهومی نام‌گذاری شدند و شامل: چالش فقدان بازار-مشرتی، مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان، چالش فقدان یا ضعف دانش و تکنولوژی، چالش وظیفه سنگین زنان عشایر، چالش انزوای جغرافیایی مناطق عشایری، چالش عدم حمایت دولت و مسئولین، چالش تغییر سبک زندگی عشایر و سایرین و گرایش به مصرف تولیدات صنعتی و چالش مقطعی بودن تولید شیر و پشم به عنوان مواد اولیه تولید محصولات عشایری بودند. در مطالعه حاضر، ۷ مقوله عمده در مرحله کد بندی محوری به دست آمده است. مقوله‌های به وجود آمده شامل: مقوله شرایط از تولید تا بازار که متشکل از دو طبقه «چالش فقدان بازار-مشرتی» و «مقطعی بودن تولید شیر و پشم به عنوان مواد اولیه تولید محصولات عشایری»، مقوله مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان، مقوله وظیفه سنگین زنان عشایر، مقوله انزوای جغرافیایی مناطق عشایری، مقوله عدم حمایت دولت و مسئولین و مقوله تغییر سبک زندگی عشایر و سایرین و گرایش به مصرف تولیدات صنعتی می‌باشد، نتایج در جدول ۳ ارائه شده است.

جدول ۳- کدگذاری محوری و تشکیل مقوله‌های عمده و توضیحات هر یک از آن‌ها

مقوله‌های محوری	توضیحات
از تولید تا بازار	مقوله از تولید تا بازار شامل دو مقوله چالش فقدان بازار-مشرتی و مقطعی بودن تولید شیر و پشم به عنوان مواد اولیه تولید محصولات عشایری می‌باشد، این مقوله مشکلات اشتغال و درآمدزایی زنان مورد مطالعه را از نظر شاخص‌های مربوط به بازار و مشتری و همچنین فصلی بودن مواد اولیه جهت تولید محصولات دستی و غذایی نشان می‌دهد.
مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان	بر اساس این مقوله، تولید صنایع دستی هزینه‌بر بوده و اغلب زنان پس از تولید و فروش محصولات تولیدی خود، با سود و درآمد بسیار کم مواجه می‌شوند. به دلیل کم سود بودن و عدم ارضای نیاز به داشتن درآمد مستقل از سوی زنان عشایر، تولید اکثر صنایع دستی به کمترین مقدار خود رسیده و زنان تنها، در فصل زاد و ولد دام‌های خود که اغلب در بهار اتفاق می‌افتد، به تولید کشک و روغن حیوانی می‌پردازند.
وظیفه سنگین زنان عشایر	این مقوله بیانگر آن است که زنان عشایر منطقه مورد مطالعه از نظر وظیفه‌ای، وظایف متعددی را بر عهده دارند، آن‌ها، علاوه بر وظیفه همسری و مادری و تربیت فرزندان که خصیصه اکثریت زنانی است که تمایل به تشکیل خانواده دارند، مانند زنان روستا وظیفه خانه‌داری و کمک در کارهای کشاورزی به مردان خانواده، و مانند زنان عشایر کارهای مربوط به کوچ و دامداری را دوشادوش مردان خود انجام می‌دهند، این مقوله، همچنین بیانگر، شاخص زمان و انرژی زنان عشایر است که اغلب به دلیل خصیصه چند وظیفه‌ای بودن آن‌ها، با مشکل مواجه است.
انزوای جغرافیایی مناطق عشایری	مقوله انزوای جغرافیایی منطقه عشایری مورد مطالعه، بیانگر موقعیت جغرافیایی ویژه عشایر شهرستان چرداول می‌باشد، اگر بر روی نقشه به استان ایلام نگاه کنیم، قسمت شاخ ماندندی که مانند یک زائده در قسمت شمال شرق استان واقع شده است، همان منطقه‌ای را معرفی می‌نماید که مورد مطالعه پژوهش حاضر است، منطقه عشایری مورد مطالعه، در قسمت گرمسیر دهستان زردلان واقع شده و منطقه ییلاقی هدف آن‌ها در ارتفاعات منطقه سردسیری دهستان مذکور قرار دارد، راه‌های ارتباطی که سبب اتصال مناطق عشایری با سایر سکونتگاه‌های دور و نزدیک شود مناسب نبوده و این مناطق، تا حدودی از شهر، مرکز بخش، مرکز شهرستان و مرکز استان دور هستند، فقدان راه‌های ارتباطی مناسب و امن، دسترسی به مناطق عشایری را سخت نموده و آن‌ها را در انزوایی عمیق فرو برده است.
عدم حمایت دولت و مسئولین	این مقوله بیانگر آن است که مناطق عشایری با عدم حمایت دولت و مسئولین ذی‌ربط در زمینه تولیدات صنایع دستی و تولیدات لبنی مواجه بوده‌اند، این عدم حمایت تا جایی بوده که زنان هیچ‌گونه برنامه‌های آموزشی در زمینه نوع تولیدات، تغییر شیوه تولید و ... را به خود ندیده بودند.
تغییر سبک زندگی عشایر و سایرین و گرایش به مصرف تولیدات صنعتی	بر اساس این مقوله، سبک زندگی عشایر و مناطق مجاور آن تغییر نموده و اغلب گرایش به مصرف تولیدات صنعتی دارند، به طوری که در طی سال‌های اخیر، تولید برخی از صنایع دستی کاربردی، منسوخ شده و تقاضا برای استفاده از کالاهای بازاری با رنگ و طرح جدید بیشتر شده است. علاوه بر این، در طی سال‌های اخیر تعداد دلان و دوره‌گردان محلی که به دنبال خرید برخی از محصولات لبنی مانند کشک و روغن محلی و همچنین، پشم هستند، زیاد شده و تمایل زنان نیز برای تولید کالاهای دیگر کاهش یافته است، زنان منطقه مورد مطالعه، علاوه بر تولید کشک و روغن حیوانی، برخی محصولات دستی که استفاده شخصی دارند را نیز تولید می‌نمایند.
چالش دانش-تکنولوژی	مقوله چالش دانش-تکنولوژی بیانگر مفهومی است که طی آن تغییرات عمیقی در سطح تکنولوژی جامعه رخ داده و سلیقه جامعه و بازار در راستای آن متحول شده و زنان عشایر دارای آگاهی محدودی نسبت به آن هستند. بر اثر رشد و پیشرفت تکنولوژی و ساخت کالاها و محصولات جدید، تقاضا برای کالاهای سنتی کاهش یافته است، علاوه بر این، زنان عشایر برای تولید صنایع دستی خود، هنوز از تکنولوژی ابتدایی استفاده می‌نمایند. بی‌سوادی زنان عشایر و عدم دانش و آگاهی آنان در زمینه نیازها و سلیقه بازار و همچنین، عدم آگاهی مردم مناطق مجاور در زمینه تولیدات دستی و کاربرد آن‌ها، سبب بروز چالش اشتغال و درآمدزایی برای زنان مورد مطالعه در پژوهش حاضر شده است.

با توجه به یافته‌های جدول فوق، در این بخش از مقاله ابتدا با مرور خط داستان، به چگونگی ارتباط بین مفاهیم، مقولات عمده و نیز مقوله هسته‌ای که در مرحله بعد تولید می‌شود پرداخته می‌شود. در پایان مدل سه بعدی پارادایمی آن، بر اساس شرایط، تعاملات و پیامدها ترسیم می‌شود.

چالش از تولید تا بازار:

یکی از مشکلات اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر منطقه مورد مطالعه، چالشی است که نگارندگان آن را تحت عنوان چالش از تولید تا بازار^۱ نام نهاده‌اند. این چالش، نشان دهنده مشکلات زنان عشایر از زمان شروع تولید و تهیه صنایع دستی و محصولات لبنی تا زمان عرضه آن به بازار است. مشکل مذکور به دلایلی همچون فقدان بازار - مشتری برای محصولات تولید شده زنان عشایر و مشکلات ناشی از مقطعی بودن (فصلی بودن) تولید شیر و پشم شکل گرفته است.

آن چه که نگارندگان از سخنان زنان مورد مصاحبه و در بحث گروهی متمرکز رصد کرده‌اند، ناامیدی زنان عشایر از بازار و وجود مشتری است. پاسخگویان در سخنان خود اغلب به این نکته اشاره دارند که سلیقه بازار در زمینه ترکیب رنگ‌ها، نوع و شکل محصولات و ... با محصولات تولیدی آن‌ها فرق دارد و به همین دلیل زنان در پایان تولید با کمبود مشتری مواجه هستند. صنایع دستی تولیدی آنان قدرت رقابت با محصولات مشابه خود که به صورت صنعتی و در کارگاه‌های کوچک و بزرگ تولید می‌شود را ندارد. بنابراین در طول سال، هیچ‌گونه سفارشی برای تولید هیچ‌کدام از محصولات دستی خود را دریافت نمی‌نمایند. در خصوص مشکل بازار - مشتری ته‌مینه خانم^۲ بیان نمود: «... صنایع دستی تولیدی ما قدیمی شده و در بازار کالاهای زیبای زیادی یافت می‌شود. این سال‌ها، دیگر کسی دنبال کالاها و محصولات دستی عشایر نمی‌گردد...». همچنین در جایی دیگر هاجر خانم بیان نمود: «... دوره زمانه عوض شده و مردم برای تهیه بسیاری از کالاهای مورد نیاز خود مانند مشک به بازارهای شهر رفته و مشک برقی تهیه می‌کنند. بنابراین، دیگر کسی این روزها مشک پوستی عشایر را برای تهیه دوغ نمی‌خرد یا اصلاً مشک نمی‌خرند، بلکه مستقیماً از مغازه‌ها دوغ را خریداری می‌نمایند...».

یکی دیگر از مشکلاتی که زنان عشایر در زمینه اشتغال دائم خود با آن روبرو هستند، فصلی بودن تولید شیر و پشم می‌باشد. در سال‌های اخیر این دو محصول، به عنوان مواد اولیه اصلی برای تولید محصولات لبنی و صنایع دستی عشایر به شمار می‌روند. همان‌گونه که می‌دانیم، تولید این دو محصول در تمام طول سال اتفاق نمی‌افتد و اغلب بهار، فصل زایش گوسفندان و بزها و همچنین فصل پشم‌چینی گوسفندان عشایر است. این شرایط به همراه مشکل فقدان بازار و مشتری سبب نوعی پاسخ از سوی زنان عشایر در زمینه اشتغال و درآمدزایی می‌شود که نمود آن به صورت کاهش سطح تولیدات در عالم واقعیت است. در این زمینه آسیه خانم اظهار می‌دارد «... در فصل بهار بسیاری از گوسفندان و بزهای ما زایمان می‌کنند و اغلب بزها دارای خصیصه دو قلو زایی هستند. در این فصل، کار زنان بسیار سنگین بوده و موظفند در ساعت‌های اولیه تولد بره‌ها و بزغاله‌ها را حمایت کرده و با شیر مادرشان تغذیه نمایند. در ماه اول مقدار شیری که پس از تغذیه بره‌ها و بزغاله‌ها اضافه می‌ماند کم بوده و اغلب زنان فرصت کافی برای تولید محصولات لبنی را ندارند...».

در کل شرایط فصلی بودن تولید شیر و پشم، سبب ایجاد چالشی شده که طی آن زنان عشایر از قدرت درآمدزایی دائمی در طول سال محروم شده‌اند و سطح تولیداتشان رو به کاهش است.

وظیفه سنگین زنان عشایر:

زنان عشایر به دلیل خصیصه چند وظیفه‌ای بودن خود و نقشی که به دلیل مادر بودن به خود می‌گیرند، اغلب با کمبود وقت و انرژی لازم برای تولید صنایع دستی و محصولات جانبی درآمدزا مواجه هستند. زنان مذکور در طول سال وظایف متعددی را از خانه‌داری و تربیت فرزندان گرفته تا انجام کارهای تولیدی و سنگین بر عهده دارند. سنگینی این وظایف در طی

^۱ - مقوله‌های شکل گرفته کاملاً انتزاعی بوده و برگرفته از داده‌هایی هستند که با استفاده از روش‌های گردآوری داده‌ها به دست آمده‌اند.

^۲ - نوشتن اسامی زنان عشایر، خلاقیتی است از سوی نگارندگان، جهت نزدیک‌تر شدن با پاسخگویان و شکل‌گیری نوعی اعتماد در آن‌ها و با کسب اجازه از آنان صورت گرفته است.

فصول سال متغیر بوده و گاهی هیچ‌گونه فرصتی برای تولید کالاهایی که نمایانگر ذوق و فرهنگ زنان عشایری است و اغلب تولید اندکی درآمد می‌نماید را ندارند. بنابراین، این وظیفه سنگین، گاهی سبب کاهش تولیدات زنان عشایر شده است. اخضر خانم بیان داشت که «... برخی از زنان عشایر هم نقش زن خانه را بر عهده دارند و هم نقش مرد خانواده را، در این شرایط تمامی مسئولیت و بار سنگین زندگی عشایری، مسئولیت حمایت عاطفی خانواده، وظیفه اقتصادی و ... را به دوش می‌کشند. این وظیفه سنگین، گاهی به عنوان مانعی مهم در زمینه تولید صنایع‌دستی شده و زنان عشایر وقت و انرژی لازم را به تولید محصولات لبنی که دارای صرفه اقتصادی بیشتری است، اختصاص می‌دهند».

انزوای جغرافیایی مناطق عشایری:

منطقه عشایری مورد مطالعه در پژوهش حاضر، در قسمتی از استان ایلام واقع شده که دارای مسافت طولانی با نزدیک‌ترین شهر و روستاهای هم‌جوار است. این مسافت طولانی و فقدان راه‌های ارتباطی مناسب و امن، سبب ناشناخته ماندن آن و انزوای جغرافیایی منطقه عشایری مذکور شده است. این انزوای جغرافیایی و عدم شناخت منطقه سبب بروز انزوای اجتماعی نیز شده است. که به دنبال آن ارتباطات انسانی کاهش یافته، برخوردهای فرهنگی به حداقل خود رسیده و جایگاهی برای معرفی صنایع‌دستی و محصولات تولیدی زنان وجود ندارد. این امر در درازمدت سبب شده محصولات تولیدی زنان و صنایع‌دستی آن‌ها به فروش نرسیده و بازاری نداشته باشند. این موضوع زمینه‌ساز پاسخ نامناسبی از سوی زنان عشایر بوده، که بهترین و منطقی‌ترین راه را عدم تولید برخی محصولات و کاهش تولید برخی محصولات دیگر بدانند. فریبا خانم در این راستا گفت: «روستای پیاز آباد و منطقه ییلاقی زردلان در یک نقطه دور قرار دارد و اغلب در طی سال تعداد بسیار کمی از ساکنان سایر مناطق به منطقه عشایری ما می‌آیند».

عدم حمایت دولت و مسئولین:

یکی دیگر از چالش‌های مهم پیش‌روی اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر منطقه مورد مطالعه، عدم حمایت دولت و مسئولین از آنان می‌باشد. سازمان‌های ذی‌ربط، هیچ‌گونه برنامه آموزشی و حمایتی در زمینه ایجاد و تداوم اشتغال و درآمدزایی برای زنان مورد مطالعه را ندارد. این چالش، بر اساس انزوای جغرافیایی و مباحث مربوط به دسترسی و مسافت بیشتر تشدید شده و زنان را با منطوق کاهش و یا فقدان برخی از تولیدات مواجه نموده است. به طوری که یکی از زنان مورد مطالعه که اسم آن یادداشت نشده بود اظهار نمود که: «شاید اشتغال و درآمدزایی زنان آنقدر مهم نیست که هیچ مسئولی به ما و تولیدات ما رسیدگی نمی‌کند...». علاوه بر این، رقیه خانم بیان نمود که «... اگر کسی - مسئولین - خارج از روستای و منطقه عشایری آن‌ها وجود داشت که به زنان می‌گفت بیشتر چه محصولی تولید نمایند که در شهر مشتری داشته باشد، اوضاع ما بهتر می‌شد و تولیداتمان کاهش نمی‌یافت...».

تغییر سبک زندگی عشایر و سایرین و گرایش به مصرف تولیدات صنعتی:

در منطقه مورد مطالعه، بنا به دلایلی تولید برخی از صنایع‌دستی منسوخ شده و یا گاهی تولید جهت خود مصرفی صورت می‌گیرد. علاوه بر این، در سال‌های اخیر، بر شمار دللانی که به صورت روزانه شیر تولید شده از دام‌های عشایر را خریداری می‌کنند و همچنین، دوره‌گردها و دللانی که فقط کشک، روغن حیوانی و پشم را خریداری می‌نمایند افزوده شده است. بر اثر فروش این‌گونه محصولات، هیچ درآمدی نصیب زنان عشایر نشده و اشتغالی برای زنان به حساب نمی‌آید. همچنین، در طی سال‌های اخیر، به دلیل برخی تغییرات در روستاهای اطراف منطقه مورد مطالعه مانند خرید ماشین توسط ساکنان این روستاها، گرایش آنان به تفریح و مسافرت به مکان‌هایی غیر از منطقه مورد مطالعه بیشتر شده، و در نتیجه به دلیل کاهش ارتباطات، برخی محصولات تولیدی زنان عشایر به فروش نمی‌رسد و بنابراین زنان ترجیح می‌دهند هیچ هزینه‌ای بابت تولید آن محصولات نکرده و سطح تولید آن را به حداقل برسانند و یا اصلاً تولید نمایند. در این زمینه زیور خانم اظهار داشت: «... زنان عشایر مانند گذشته نمد و دوار^۱ برای فروش و یا تعارف و تکلف^۱ به سایر خانواده‌های عشایر تهیه نمی‌کنند، بلکه تهیه این‌ها در

^۱ Douar- عبارتست از سیاه چادری که زنان عشایر از موی بز تهیه نموده و از آن در مناطق ییلاقی به عنوان سر پناه جهت زندگی استفاده می‌کنند.

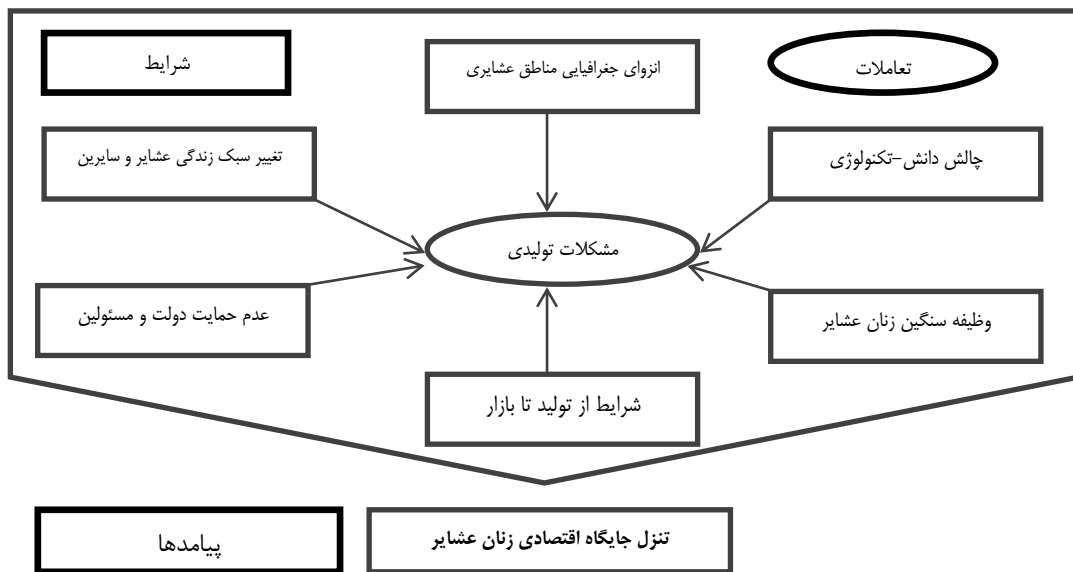
حد بسیار کم و برای استفاده خانواده آن‌ها می‌باشد». علاوه بر این مریم خانم بیان داشت که «ارتباط ساکنان روستاهای مجاور به منطقه "بان‌بن" کم شده، چون اغلب مردم روستاهای اطراف ماشین خریدند و برای تفریح اغلب به امام زاده محمد (ع) و یا کرمانشاه می‌روند».

چالش دانش-تکنولوژی:

در این قسمت عشایر منطقه مورد مطالعه از دو جهت با چالش مواجه شده است. از یک سو گسترش و پیشرفت تکنولوژی و تولید کالاهای جدید صنعتی که نسبت به کالای هم‌تای خود که به وسیله زنان عشایر تولید می‌شود، از رنگ و لعاب بهتری برخوردار بوده و دارای تنوع بیشتری هستند و از سوی دیگر، ضعف و ابتدایی بودن تکنولوژی در دست عشایر برای تولید صنایع دستی و محصولات عشایری. بر این اساس، محصولات تولیدی زنان عشایر منطقه مورد مطالعه، در حاشیه قرار گرفته و با تقاضای کمی از سوی جامعه مواجه هستند. بنابراین، تولید این نوع محصولات فاقد صرفه اقتصادی بوده و کم‌کم با کاهش و عدم تولید صنایع دستی از سوی زنان برخورد می‌نماییم. در این راستا، زیبا خانم بیان نمود که «... ما در گذشته برای تولید مونج از وسایل ساده‌ای مانند تشی و تشی‌نک برای ریسیدن نخ و پس از رنگرزی از یک دستگاه ساده مونج بافی استفاده می‌کردیم. این کار گاهی بسیار طول می‌کشید، ولی امروزه، از بخرچه‌های زیبا و رنگی که در کارخانه تولید می‌شوند و در بازار زیادند استفاده می‌شود...».

مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان:

زنان مورد مطالعه در پژوهش حاضر بارها اظهار نمودند که در طی سال‌های اخیر هزینه برخی از مواد اولیه مانند رنگ - جهت رنگرزی بند مونج بافی و جاجیم و ... - تعمیر دستگاه‌های مونج بافی، تیز کردن ابزار مورد استفاده در تهیه وسایل چوبی آشپزخانه و ... بالا رفته و درآمد ناشی از فروش محصولات تولیدی آنان نیز بسیار کم است. بنا به گفته پاسخگویان، زنان عشایر اغلب در طی برخی از ماه‌های سال فاقد هر گونه پولی بوده و اغلب برای تهیه برخی از محصولات دستی نیازمند گرفتن قرض بوده‌اند. علاوه بر این، برخی از زنان عشایر جهت پرداخت هزینه‌های خود، از درآمد حاصل از محصولات تولیدی‌شان، که اغلب ناچیز است استفاده می‌کنند. آن چه که در اینجا حائز اهمیت است اشاره به این نکته است که زنان عشایر، درآمد ناشی از محصولات تولیدی خود را در اختیار مردان خانواده قرار می‌دهند و تصمیم‌گیری نهایی در زمینه چگونگی مصرف درآمد حاصله با مردان خانواده است. تمامی عوامل گفته شده، زمینه را برای کاهش سطح تولیدات زنان عشایر منطقه مورد مطالعه فراهم نموده است. در تأیید نتیجه به دست آمده آهو خانم بیان نمود که «... همیشه فقط زحمت تولید صنایع دستی و محصولات لبنی برای زنان عشایر باقی می‌ماند، از فروش محصولات دستی و لبنی چیزی به ما نمی‌رسد، تولید هیچ سودی ندارد. ما مجبوریم همه وقت خود را فقط صرف تولید محصولات لبنی کنیم...». توبا خانم اظهار داشت که «تولید صنایع دستی به زحمتش نمی‌ارزد، درآمدش خیلی کمه و اغلب کالاهای دستی همیشه روی دست زنان می‌مانند، به همین خاطر زنان ترجیح می‌دهند هزینه نکرده و سطح تولید را بسیار پایین آورده‌اند». در این مرحله، مقوله‌های عمده در قالب یک مدل پارادیمی یا مدل نظریه‌ای حول مقوله هسته‌ای به یکدیگر ارتباط داده می‌شوند. نتیجه در شکل ۲ نشان داده شده است.



شکل ۲- مدل زمینه‌ای چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر شهرستان چرداول- مأخذ: یافته‌های پژوهش

در پژوهش حاضر، در پایان نتایج به دست آمده را با نتایج موجود در پیشینه پژوهش مقایسه نموده و در قسمت نتیجه-گیری آورده شده است. علاوه بر این، جهت اطمینان از اعتبار یافته‌های به دست آمده، یافته‌های نهایی را به پاسخگویان مورد مطالعه نشان داده (اعتبار پاسخگو) و واکنش آن‌ها را در زمینه تطابق مقوله‌های مفهومی با آنچه که آن‌ها بیان نموده‌اند را مشاهده نمودیم. مقوله‌های به دست آمده برای پاسخگویان شناخته شده و قابل فهم و شناسایی بود، بنابراین، محققان از اعتبار نظریه تولیدی خود مطمئن شدند.

بحث و نتیجه‌گیری:

نتایج نشان داد که زنان مورد مطالعه در پژوهش حاضر اغلب میان سال بوده و دارای میانگین سنی ۵۸/۳۲ سال می‌باشند. این زنان اغلب به تولید لبنیات پرداخته و در کل می‌توان گفت ۸۵ درصد فعالیت آن‌ها شامل تولید محصولات لبنی است که از این طریق به درآمدزایی اشتغال دارند. با توجه به مقولات عمده و توضیحات ارائه شده در زمینه هر یک، می‌توان گفت مقوله یا مفهوم مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان به مثابه مقوله هسته‌ای بوده و کلیه مقولات فوق را پوشش داده و جنبه تحلیلی لازم را دارد. نتیجه پژوهش حاضر، نمایانگر آن است که مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان عشایر منطقه مذکور، پاسخ، راهبرد تاکتیکی و واکنشی اجتناب‌ناپذیر از سوی زنان عشایر به شرایط مختلف حاکم بر منطقه آن‌ها بوده است. این پاسخ در عین منطقی بودن، پیامد منفی تنزل جایگاه اقتصادی زنان عشایر روستای زردلان را به دنبال داشته است. محققان پژوهش حاضر، با دنبال کردن خط داستان، درک و تفسیر زنان عشایر منطقه مورد مطالعه را از چالش‌های اشتغال و درآمدزایی آنان مورد بررسی قرار دادند. بر این اساس، درک و تفسیر آنان به گونه‌ای است که شرایط حاکم بر منطقه خود را از علل اصلی کاهش سطح تولیدات خود معرفی نموده‌اند. زنان مذکور شرایط منطقه خود را از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار داده‌اند. از نظر آنان، انزوای جغرافیایی و مسافت طولانی منطقه عشایری با نزدیک‌ترین شهر، زمینه‌ساز انزوای اجتماعی نیز هست. این انزوا، از یک سو سبب ناشناخته ماندن فرهنگ و کالاهای تولیدی آنان شده و از سوی دیگر، به دلیل عدم برخورد با ساکنان شهرها و روستاهای مجاور، با نوعی عدم شناخت از سبک زندگی شهری و روستایی مواجه بوده که سبب ناشناخته ماندن سلیقه و نوع زندگی آنان نیز می‌شود. این امر به مرور زمان سبب مشکلات تولیدی زنان عشایر و کاهش سطح تولیدات آن‌ها شده است. علاوه بر این، شرایط و اوضاعی مانند ضعف تکنولوژی در دست عشایر و گسترش و پیشرفت تکنولوژی جامعه

و ساخت انواع کالاهای زیبا و مدرن، تغییر سبک زندگی عشایر و مردم سایر نقاط، و گرایش آنان به سوی مصرف کالاهای غیر سنتی، سنگینی وظیفه زنان عشایر و عدم حمایت دولت و مسئولین در زمینه اشتغال زنان عشایر، سبب بروز نوعی تعامل و پاسخ به شکل افزایش مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات دستی زنان عشایر شده است. این تعامل و پاسخ، سبب بروز پیامدی مهم به صورت تنزل جایگاه اقتصادی زنان عشایر شده است.

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که، چالش‌های اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر شهرستان چرداول، شامل ۷ چالش مهم می‌باشد. شرایط از تولید تا بازار یکی از مشکلات مهم زنان عشایر شهرستان چرداول در زمینه اشتغال آنان در تولید صنایع دستی و محصولات لبنی بود. جمشیدی و همکاران (۱۳۹۲) نیز، عواملی مانند: کمبود مشتری، عدم وجود بازار برای محصولات تولیدی زنان عشایر شهرستان چرداول را از جمله مشکلات اشتغال این زنان به حساب آورده‌اند. مشکلات تولیدی و کاهش سطح تولیدات زنان، یکی دیگر از مقوله‌هایی است که نشان‌دهنده چالش اشتغال و درآمدزایی زنان مورد مطالعه بوده است. *Pap (2011) et al* نیز، نبود صرفه اقتصادی تولید در سطح خرد از جمله مشکلات اشتغال زنان روستایی در زمینه تولید صنایع دستی می‌داند. وظیفه سنگین زنان عشایر، یکی دیگر از مقوله‌های انتزاعی است که از دل داده‌های حاصل از مصاحبه با زنان مورد مطالعه به دست آمده است و نمایانگر یکی از عوامل مهم بازدارنده اشتغال و درآمدزایی پاسخگویان است. *Zhang et al (2008)* معتقدند، ازدواج و تشکیل خانواده توسط زنان سبب ایجاد مشکلات متعدد در مسیر اشتغال و درآمدزایی آن‌ها شده است.

نتایج نشان داد که پاسخگویان، انزوای جغرافیایی مناطق عشایری را از جمله عوامل مشکل‌زا در مسیر اشتغال خود معرفی نموده‌اند. این مقوله در مطالعه *Jamshidi et al (2013) and Davarkhani (2006)* نیز، از جمله عوامل منفی پیش‌روی اشتغال زنان به حساب می‌آید. عدم حمایت دولت و مسئولین یکی دیگر از مقوله‌های نشان‌دهنده چالش اشتغال و درآمدزایی در منطقه مورد مطالعه است. این نتیجه با نتیجه مطالعه *Jamshidi et al (2013)* مطابقت دارد. نگارندگان پژوهش حاضر، از دل داده‌های به دست آمده از مصاحبه با زنان عشایر یک مقوله انتزاعی تحت عنوان تغییر سبک زندگی عشایر و سایرین و گرایش به مصرف تولیدات صنعتی استخراج نموده‌اند. این مقوله به عنوان یکی از مشکلات پیش‌روی اشتغال و درآمدزایی زنان عشایر در منطقه عشایری زردلان بوده است.

References:

1. Alavian, S, M. R (2002): *Female labor in Iranian law and international labor rights, intellectuals and women's studies Publications, Tehran. (in perseian)*
2. Aman Pour, S and Hasiri, A (2015): *The villagers attitude to the status of rural women in economic and social activities in rural areas (Case Study: Shahnian village, the Bordekhoon, First National Conference on Tourism, Geography and a clean environment, Hamedan, http://www.civilica.com/Paper-NTGCE01-NTGCE01_173.html. (in perseian).*
3. Bani Borgari, J. Jahanbakhsh, I. Haghigheian, M and Ravan Mehr, F (2013): *Evaluate the impact of rural women (tribes) on the household economy in Lordegan township, Second National Conference of Modern Management Sciences, Gorgan, non-profit institution of higher education of Hakim Jorjani, http://www.civilica.com/Paper-CMMS02-CMMS02_399.html. (in perseian).*
4. Blumer, H, (1969): *Symbolic interactionism: perspective and method. Englewood Cliffe, NJ: Prentice Hall.*
5. Cheraghi, T. Cheraghi, M (2015): *The Role of Extension Education initiatives in domestic employment of tribal women in Ilam Province, The first scientific conference of new findings of management science, entrepreneurship and education, Tehran, http://www.civilica.com/Paper-EMCONF01-EMCONF01_252.html. (in perseian)*
6. Corbin, y, and Strauss, A, (1990): *Grounded Theory Research: Procedures, Canons, and Evaluative Criteria, Qualitative Sociology, 13, pp: 3-21.*
7. Creswell, W.j, (2007), *qualitative inquiry and research design, sage publications.*

8. Danai Fard, H (2005): *Theorising using an inductive approach: strategy of the conceptualization of the grounded theory*, publishing Daneshvar-e- Raftar, Shahed University, Tehran. (in perseian).
9. Danai Fard, H. Alvani, S. M and Azar, Adel (2004): *Qualitative research methodology in management: a comprehensive approach*, Saffar Publications, Tehran. (in perseian).
10. Davarkhani, F (2006): *Rural development and women's employment challenges*, *Geographical Studies*, 55, Pp: 171-278. (in perseian)
11. Egan, T, (2002): *Grounded Theory: Research and Theory Building*, *Advances in Developing Human Resources*, Vol. 4, No. 3, Pp: 277-295.
12. Ghafari, Gh (2005): *Women and Social Development*, *Journal of Women's Rights*, Issue 10, published by SID, Teacher Training Unit, Tehran. (in perseian)
13. Glauser, B, (1998): *Doing Grounded Theory: Issue and Discussion*, Mill Valley, CA, Sociology Press.
14. Houman, H. A (2006): *A Practical Guide of qualitative research*, SAMT press, Tehran. (in Persian).
15. Iman, M. T and Mohammadian, M (2008): *Methodology of the grounded theory*, *Journal of the Methodology of Human Sciences*, 14(56), pp: 31-54. (in perseian).
16. Ismaili, H. Banai Negad, M. D. and Rnjdide Rezai, A (2015): *Identification of factors affecting rural women's employment*, *The first international conference on the role of management of the Islamic Revolution in geometry of global military power (management, policy, economy, culture, security, accounting)*, Tehran, http://www.civilica.com/Paper-ICPEEE02-ICPEEE02_027.html. (in perseian)
17. Ismaili, R. Makaryan Frege, Z and Madadi, H (2015): *Women's employment survey on family functioning in Dehaghan township*, *International Conference on Management Economics and Social Sciences*, Spain, *International Center of Academic Communication (ICOAC)* . *Universitat Autònoma De Barcelona* http://www.civilica.com/Paper-ICEMSS01-ICEMSS01_102.html (in perseian)
18. Jamshidi, A. Seidai, S. A. Jamshidi, M. Jamini, D (2013): *Analysis of the impact of women's employment in tribal areas on their family economy (case study: Nomads city Chardavol*, *Journal of Regional Planning*, 3(12), Pp: 83-92. (in perseian).
19. Jamshidi, F (2012): *Factors Affecting the employment of rural women in the Ilam province: case study: Shirvan and Chardavol township*, *Rural Development master's thesis*, Supervisor: Dr. Mohammad Karim Moetamed, University of Guilan. (in perseian).
20. Madani Pour, N (2006): *Message of woman*, No. 173, *message woman dissemination*, Qom. (in Persian).
21. Mehmetoglu, M, and Altinay, L, (2006): *Examination of grounded thory analysis with an application to hospitality research*, *International Journal of Hospitality Management*, 25(7), pp: 12-33. Available at: www.sciencedirect.com.
22. Moghadam, V, (2002): *Enhancing Woman's Economic Participation in the MENA Region*, in Heba Handoussa and Safiris Tzannots, eds., *Employment Creation and Social participation in the Middle East and North Africa*, Cairo and New York: The American University in Cairo Press.
23. Mohammad Pour, A (2013): *Qualitative research methods, anti Method 1 (logic and design of qualitative research methodology*, *sociologists publications*, Second Edition, Tehran. (in Persian).
24. Mohammad Pour, A and Iman, M. T (2008): *Semantic Reconstruction of consequences of economic change in the Hewraman Takht region of Kurdistan in Iran: providing a grounded theory*, *Journal of Social Welfare*, 7(27), Pp: 191-213. (in Persian).
25. Morse, J. M, and Richards, L, (2002): *Read me first for a user's guide to qualitative methods*. London: Sage.
26. Pandit, N.R, (1996): *The creation of theory: A recent application of grounded theory method*, *Qualitative Report* , 2(4), <http://www.nova.edu/ssss/qr/qr2-4/Pandit.htm>

27. Pap Zan, A (2003): *Design of combined model of local knowledge and formal in order to achieve a partnership system approach in the Kermanshah township*, Doctoral thesis, Tehran University. (in perseian)
28. Pap Zan, A, Ghobadi, P, Zarafshani, K and Gravandi, Sh (2010): *Problems and limitations of rural tourism using grounded theory (the village Hariri, Kermanshah Province)*, *Journal of Rural research*, 1(3), Pp: 25-52. (in perseian).
29. Pap Zan, A, Hosseini, S. M, Azkeia, M and Emadi, M. H (2007): *Formulation a conceptual model obtained from integrating indigenous knowledge and Official using grounded theory in order to achieve proper extension approach: A Case Study: Bilavar areas in Kermanshah township*, 15(58), Pp: 151-176. (in perseian).
30. Pap Zan, A, Khaledi, Kh and Soleimani, A (2011): *Evaluation of technical and vocational trainings for rural women in the field of handicrafts*, *Journal of Women Sociology* 2(3), Pp: 21-37. (in perseian).
31. Pooya, A. R and Tabatabai, H (2011): *Qualitative Research strategy of grounded theory: the concept, paradigm, features and additional topics*, *Police Human Development*, 8(37), Pp: 11-38. (in perseian).
32. Safiri, Kh (1998): *Sociology of Women's Employment*, First Printing, Tebyan Cultural Institute, Tehran. (in perseian).
33. Seymour, N, (2001): *Women entrepreneurneus in the developing world*, August, Coffman Center for entrepreneurial leadership, Digest number: 1-04.
34. Shadi Talab, Zh (1996): *Employment of women in the development process, cooperation, woman and Employment conference*, the Ministry of Cooperatives, Tehran. (in perseian).
35. Shakour, A, Rezai, M. R (2010): *Check and compare productive economy patterns in Qashqaees tribe of Firozabad and trends of them to change the livelihood*, *Journal of Human Geography*, 2(2), Pp: 123-133. (in perseian).
36. Sharbatian, M. H (2008): *Aspects and social barriers to women's employment*, *Journal of peik-e- Nour*, 7(3), Pp: 85-95. (in perseian).
37. Straus, A, (1987): *Qualitative Analysis for Social Scientist*, New York: Cambridge University Press.
38. Strauss, A and Corbin, J (2003): *Basics of qualitative research, technology and production processes of the grounded theory*, Translated by Ebrahim Afshar, Nei Publishing, Third Edition, Tehran. (in perseian)
39. Van Damme, Maïke, Kalmijn, Matthijs, (2014): *The dynamic relationships between union dissolution and women's employment: A life-history analysis of 16 countries*, *Social Science Research*, 48, pp. 261-278.
40. Whetten, D. A, (1989): *What constitutes a theoretical contribution ?*, *Acadomy of Management Review*, 4, Pp: 490-492 .
41. Yousefy, A, and Baratali, M, (2011): *Women, Employment and Higher Education Schoolings*, *Procedia Social and Behavioral Sciences*, 15, Pp: 3861-3869.
42. Zhang, Y, Hannum, E, and M, Wang, (2008): *Gender-Based Employment And Income Differences In urban China: Considering the Contributions Of Marriage And Parenthood*, *Social Forces*, 86(4), Pp: 1529-1560.